



در جستجوی اورول

سیاست در متن آثار جورج اورول

اسطوره پرومته

استیون اینگل
ترجمه حیدر خسروی

- در جستجوی اورول / سیاست در متن آثار جورج اورول
- نویسنده: استیون اینگل
- ترجمه حیدر خسروی
- ویراستار: امیرحسین درزیانی
- طراح جلد: نیما حامدی • صفحه آرا: نفیسه عطاران
- چاپ اول: زمستان ۱۴۰۳ تهران • ۳۰۰ نسخه
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۳۹۹-۹-۱
- قیمت: ۴۶۵۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: گیلان
- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، مرکز خرید دانشگاه، طبقه زیر همکف، واحد ۹
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۸۳۷۸ • کدپستی: ۱۳۱۴۷۵۵۵۷۱
- نشر اسطوره پرمته • www.prometheepub.com
- [prometheepub](https://www.instagram.com/prometheepub) • [prometheepub](https://www.facebook.com/prometheepub)



اسطوره پرمته

- همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۷	۱. در جستجوی اورول
۴۹	۲. سایه امپریالیسم
۷۷	۳. فقرا، کارگران و اسطوره کرامت
۱۱۱	۴. پیش به سوی سنگرها و بازگشت
۱۴۵	۵. خانواده و ملت
۱۷۹	۶. دو دوتا می شود چهارتا
۲۱۷	۷. اورول، سوسیالیسم و روح بشر
۲۴۹	۸. اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول
۲۸۱	یادداشت ها
۳۳۳	منابع و مآخذ

اسطوره پرومته

۱. در جستجوی اورول

آن تروتسکیست با پاهای بزرگش^۱.

اچ. جی. ولز

«بیش از همه خوک‌ها را به یاد می‌آورم. ناپلئون و اسکوئیلر. به خصوص اسکوئیلر. و به اطراف این تالار که نگاه می‌کنم، همین دوروبرند.» این حرف یکی از نمایندگان مجلس عوام در پاسخ به تحقیقی درمورد عادات کتاب‌خوانی نمایندگان حزب کارگر بود.^[۱] به قول خودش، آثار اورول بی‌شک به تفکر سیاسی‌اش شکل داده بود. اورول هم اذعان می‌کرد که از نویسندگان دیگر تأثیر پذیرفته. می‌گفت اگر اچ. جی. ولز، قهرمان دوران جوانی‌اش نبود، دنیا برایش به‌عینه در مسیر دیگری پیش می‌رفت.^[۲] سخنی چنین محترمانه درمورد هر کسی، آن‌هم یک نویسنده، ادعایی است بزرگ، ولی درمورد خود اورول هم می‌شود چنین ادعایی کرد. هیچ نقطه اشتراکی میان تعداد آثاری که این دو منتشر کردند یا درواقع میان مدت زمانی که هر دو صرف نوشتن کردند، وجود ندارد. ولز شهرت عالم‌گیرش را تقریباً در اوایل فعالیتش به دست آورد. حدود هفتاد رمان و داستان کوتاه، دو کتاب پرخواننده درمورد تاریخ جهان و یک کتاب معروف درمورد زیست‌شناسی نوشت. با بسیاری از دولت‌مردان

۱. پاهای اورول بزرگ بود. برای همین در جنگ داخلی اسپانیا (در کاتالونیا) مجبور بود سفارش دوختن پوتین مخصوص بدهد. م.

جهان دیدار کرد و گویا روی برخی شان هم تأثیر گذاشت. تا دهه هشتاد زندگی اش نیز بسیار پرکار بود. در آن سو، اورول تقریباً اواخر عمرش بود که شهرتی به هم زد، پس از سال ها دسته و پنجه نرم کردن با بیماری در چهل و شش سالگی درگذشت، گوش هیچ سیاستمدار یا دولت مردی به حرف هایش بدهکار نبود و فقط نه اثر عمده نوشت (که بعدها سعی کرد دوتا از آنها را از بین ببرد) و تعدادی مقاله بلند تأثیرگذار (که تلاش کرد یکی از آنها را از بین ببرد). پس با عنایت به این موضوع، هر ادعایی که بگوید اورول می توانست دنیا را تغییر دهد، بوالهوسانه به نظر می رسد. اما فقط کمی کاوش به ظهور تصویری کامل تر و متفاوت تر خواهد انجامید.

جفری میرز می گوید کتاب های اورول دو برابر تمام نویسندگان کل فهرست انتشارات سکر و واربرگ^۱ (مثل گاید، کافکا، مان و کُلت) درآمد داشته.^[۳] از سه اثر او - پرچم طبقه متوسط را بالانگه دار^۲، مزرعه حیوانات و ۱۹۸۴- فیلم های محبوبی ساخته شده. بیشتر شهرت ماندگارش به دلیل بحث های انتقادی ضدتوتالیتری و به ویژه ضداستالینی اوست. در آن اوایل داشتن چنین موضعی به هیچ وجه رایج یا معقول نبود. اورول از جنگ داخلی اسپانیا به بعد، در انتشار برخی از نوشتجات پارتیزانی ترش به مشکل برخورد. مزرعه حیوانات نمونه اعلاای این مشکل بود: این کتاب چون آشکارا استالین و رژیمش را هدف قرار می داد و شوروی نیز تا سال ۱۹۴۵ متحد مهمی در جنگ علیه هیتلر بود، به سختی می توانست توجه ناشران را علیه هر یک از طرفین پیمان آتلانتیک برانگیزد. وقتی متحدان غربی اتحادشان را با هم قطاران پیشین شکستند، این حکایت زنده و روشن از قساوت شوروی، به ناگاه جایگاه خود را یافت و قضاوت زود هنگام تی. اس. الیوت که گفته بود انتشارش به لحاظ سیاسی نابهنگام است، بی اعتبار شد.^[۴] چند سال بعد، انتشار ۱۹۸۴ دیگر پیکانی بود وسط

۱. Secker & Warburg: شرکت انتشاراتی بریتانیایی که به دلیل موضع سیاسی ضدفاشیست و ضدکمونیستش مشهور است. م.

سیبل. همین اواخر ۱۹۸۴ را «متن معیار ضدکمونیستی» و «مانیفست مبتکرانه و اصیل جنگ سرد» خوانده‌اند.^[۵] این کتاب در کنار مزرعه حیوانات، به بیش از شصت زبان ترجمه شد و هر کدام بالای چهل میلیون جلد فروختند. ۱۹۸۴ بیشترین تحسین عمومی را برانگیخت و برای چاپ در مجله ریدرز دایجست^۱ خلاصه شد. در تحقیقی هم معلوم شد که مهم‌ترین کتاب دانشجویان بریتانیایی و آمریکایی است.^[۶] در سال ۱۹۸۳، طبق نظرسنجی مؤسسه هریس، بیش از ۲۷ درصد آمریکایی‌ها ادعا کردند ۱۹۸۴ را خوانده‌اند. شاید خیال باطل باشد، اما دست‌کم نشان از شهرت این کتاب نزد مردم آمریکا دارد. در شش ماهه نخست سال ۱۹۸۴، ۳۰۱۰۰۰ نسخه از ۱۹۸۴ و ۱۳۲۰۰۰ نسخه از مزرعه حیوانات فقط در بریتانیا به فروش رفت. در همان سال در ایالات متحده، این رمان ۵۰۰۰۰ نسخه در روز فروخت. اما حدود بیست سال پس از آن سالِ توت‌م‌گونه و دوازده سال پس از پایان جنگ سرد، صدمین سال تولد اورول با خود تعدادی زندگی‌نامه، چندتایی شرح حال^[۷]، چاپ‌های جدید از آثار اصلی او، مستندهای تلویزیونی و کنفرانس‌های بین‌المللی به همراه آورد. سال بعد، انجمن ملی دبیران ایالات متحده، حامی پروژه‌ای در سراسر کشور برای خوانش و بحث درمورد ۱۹۸۴ شد.

بنابراین، در میزان تأثیر اورول بر دنیای انگلیسی‌زبان و سهم او در شکل دادن به روحيات غربی در جنگ سرد تردیدی وجود ندارد. درمورد موضع انتقادی‌ای که در آن برهه علیه اتحاد شوروی گرفت نیز شکی نیست: اورول تلاش می‌کرد دنیا را در مسیر سوسیالیسمی که فهمیده بود، نجات دهد، نه در مسیر سرمایه‌داری غربی یا فردگرایی دست‌راستی. استفاده جالب انجمن دست‌راستی جان برچ از ۱۹۸۴^[۸]، لابد اورول را به شدت عصبانی کرده، هرچند مخالفان بی‌شمار او در جناح چپ احتمالاً از این ماجرا استقبال کرده‌اند. حتی ادعای روپرت مرداک در سخنرانی‌ای برای مرکز مطالعات مستقل که گفته بود «در بحبوحه جدال بازار آزاد و توتالیتاریسم، روزنامه

۱. Reader's Digest: مجله آمریکایی مشهوری که ده بار در سال منتشر می‌شود. سال‌هاست که این مجله جزو پرفروش‌ترین مجله‌های آمریکاست. دویت و لیلابل والاس در سال ۱۹۲۲ آن را راه انداختند. م.

اخبار بین‌الملل^۱ بود که 'روح بلورین' اورول را زنده نگه داشته بود»، احتمالاً قلب اورول را جریحه‌دارتر هم کرده.^[۹]

محبوبیت اورول، با گذر زمان و حتی پس از فروپاشی دیوار برلین نیز از بین نرفت. کتاب‌های او، پس از بالای نیم قرن، همچنان مشتاقان زیادی دارد. در سال ۲۰۰۵ تالار اپرای سلطنتی لندن، اپرای ۱۹۸۴ را به کارگردانی لورین مازل به روی صحنه برد که طبق گفته‌های آهنگسازش، تازه با زمانه جورتر هم بوده. چرا اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول هنوز تأثیرگذار است؟ تأثیر اورول در چیست؟ این کتاب تلاش می‌کند با تحلیل مفصل و موشکافانه اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول به این پرسش‌ها پاسخ دهد. خب، از کجا شروع کنیم؟ نقطه اصلی شروع بحث را بدون شک باید روی برخی از تولیدات عمده در «کارخانه اورول» قرار داد، یعنی تفاسیر اصلی در مورد او و زندگی‌نامه‌هایی که پس از مرگش بیرون آمدند. از آنجا که تمرکز ما روی اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول است، چندان به جزئیات زندگی او نمی‌پردازیم، مگر در جاهایی که ربط مستقیم با اندیشه‌اش پیدا کند. در بازنگری برخی از تفاسیر و زندگی‌نامه‌های اصلی، نه تنها نظرات مهمی را نسبت به موضوع مان بیرون می‌کشیم، بلکه مضامین اصلی‌ای را که قرار است در قالب این تحقیق پیش ببریم نیز صورت‌بندی می‌کنیم. محبوبیت مستمر نویسنده‌ای که برخی او را به‌عنوان یکی از سلحشورترین جنگجویان جنگ سرد به‌سادگی تخطئه کرده‌اند، نشان می‌دهد که در مورد اورول باید چیزی بیش از اقبال خوش «بودن شخص درست در مکان درست در زمان درست با پیام درست به جناح درست [راست]» وجود داشته باشد.

۱

سر برنارد کریک، نخستین زندگی‌نامه‌نویس اورول و به‌گفته جولین سیمونز، نویسنده اصلی زندگی‌نامه او بود. کریک بار نوشتن این زندگی‌نامه را به این دلیل بر دوش کشید که دلش می‌خواست موفقیت اورول در دستیابی به هدفش، یعنی تبدیل نوشته‌های

۱. News International: مرداک مدیر این روزنامه بود. م.

سیاسی به نوعی هنر، را ثابت کند و ارزش این کار را نشان دهد. دلگرمی سر برنارد احتمالاً نوشته‌های سیاسی‌ای بود که اورول می‌خواست آنها را به نوعی هنر تبدیل کند؛ یعنی همان چیزی که اورول سوسیالیسم دموکراتیک نامید. در واقع، کریک اورول را «هم به سبب چیزهایی که گفت و هم به سبب چگونه گفتن آن چیزها»، یک نویسنده سیاسی درجه یک خواند.^[۱۰] با این حال، این زندگی‌نامه به وضوح نشان می‌دهد که کریک پیش از هر چیز، به گفته‌های اورول علاقه‌مند بود تا به چگونه گفتن‌شان. او در این راه، می‌توانست بیشتر روی آثار اورول به مثابه آثاری ادبی تمرکز کند، اما در اصل به زندگی اورول علاقه داشت و ما کندوکاو او در زندگی اورول را به این سبب مدنظر قرار دادیم که از سیاست اورول بهتر سردرپیاوریم. کریک بر خود می‌دانست که هرچقدر می‌تواند به اورول نزدیک شود تا زیست فکری او را از طریق مشاهده دقیق زندگی‌اش بفهمد. او با اقرار به کاستی‌های تحلیل روانشناختی - هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم وارد ذهن دیگری شویم^[۱۱] - تصمیم گرفت به شکلی منظم، شواهد و مدارک دردسترس را جمع‌آوری کند و همان‌ها را مدنظر قرار دهد. برخلاف زندگی‌نامه نویسان پس از او، مانند مایکل شلدن^۱، که آگاهانه نگذاشتند سنگی روی سنگ بند شود و همه چیز را کاویدند^[۱۲]، کریک زیاد در قید آنچه ساموئل جانسون «حریم خصوصی» می‌خواند نبود؛ بیش از همه، چون به این نتیجه رسیده بود که اورول اسرار مگویی نداشت که مخفی کند و اگر هم داشت، تأثیر چندانی بر آنچه باید می‌گفت، نمی‌گذاشت.^[۱۳] این استراتژی به مبارزه با دست بسته می‌ماند. نمی‌توانیم بدون بررسی دقیق بدانیم که اورول اسراری داشت که می‌توانست روی کارش تأثیر بگذارد یا نه. وقتی تصمیم می‌گیریم برخی اسرار را به صرف اینکه غلغلک‌مان می‌دهند کنار بگذاریم، پرهیز از گفتن می‌تواند یک حُسن باشد، اما اگر تصمیم بگیریم اسراری را کنار بگذاریم که می‌توانستند گواهی بر برخی اعمال و وقایع باشند، آن‌هم فقط به این دلیل که ممکن است شمولیت موضوع را رد کنند، می‌تواند درعین حال یک خبط نیز باشد. به هر حال، تصمیم به نوشتن

1. Michael Shelden

زندگی نامه با چنین فرضی را، حتی بدون در نظر داشتن چنین چیزهایی، قطعاً می‌توان فقط خبطی در کار یک زندگی نامه‌نویس دانست. کریک تکلیفش با خودش کاملاً روشن بود و می‌دانست که مهم‌ترین چیز در مورد اورول، توانایی فوق‌العاده‌اش در ارائه روح سوسیالیسم دموکراتیک در حکم هنر بود، اما در این مسیر بیشتر به سوسیالیسم نظر داشت تا هنر. طبق استدلال کریک، اورول پژوهانی که اورول را مثلاً سوسیالیستی مسیحی یا تروتسکیست می‌بینند، فی‌الواقع در او اساساً بازتابی از سلیق سیاسی خود را می‌یابند، حال آنکه او به ما اطمینان می‌دهد که در حقیقت امر و در مجموع، اورول یک سوسیالیست ناب‌تریونی^۱ بود. این قول را می‌شود ثابت کرد؟ حتی اگر بشود، نباید تا جایی که می‌توانیم از تلاش برای بررسی اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول به شکلی عینی دست بکشیم، و به هر حال من فکر نمی‌کنم که اورول سوسیالیست تریونی بود و باید در ادامه تلاش کنم تا نشان دهم چرا چنین فکری می‌کنم. سهم عمده کریک در اورول پژوهی، ترسیم پرتره دقیق‌تری از این مرد بود که با مهارت تمام درون پس‌زمینه رویدادها و اندیشه‌های اصلی زمانه او نقش می‌بندد.

سر برنارد کریک البته نخستین زندگی نامه‌نویس اورول نبود. خود اورول تلاش می‌کرد از نوشتن زندگی نامه پرهیز کند (چیزی عجیب برای مردی بدون اسرار، مردی که نوشتجات خودش آشکارا مثل زندگی نامه بود)، اما موفق نشد، زیرا چندتایی نوشت. لیونل تریلینگ در کتابش به نام خود مخالف^۲ (۱۹۵۵)، فصلی درخور توجه را به اورول اختصاص داد و عنوانی چشمگیر بر آن گذاشت: «جورج اورول و سیاست حقیقت»^[۱۴] اورول برعکس ویلیام کوبت، که اغلب با او مقایسه‌اش می‌کنند، در رؤیای گونه‌های جدید انسان‌ها نبود، بلکه خود را با گونه قدیمی انسان‌ها مرتبط می‌دانست و مشتاقانه برای این انسان‌ها «آزادی، غذا و کار مناسب» می‌خواست. به قول تریلینگ، اورول همانی بود که می‌نوشت: او باورهایش را به گوش جهانیان

۱. گروهی که از اعضای جناح چپ پارلمان تشکیل شده بودند و روزنامه تریبون (Tribune) ارگان رسمی‌شان بود. مشی آنان سوسیالیسم دموکراتیک بود. م.

رساند و در یک کلام، مرد هنرمند را جز این چطور می‌توان تصور کرد. این مضمون هنرمندی، برای بسیاری که در مورد اورول نوشتند، تبدیل به موتیف اصلی شد، حتی خود کریک؛ ما نیز باید به همین مضمون بازگردیم. به نظر تریلینگ، هنر اورول نویسنده، در عدم نابغه نبودن او و در مواجهه‌اش با جهان بدون هیچ واسطه‌ای، مگر «بصیرت ساده، سراسر است و آگاهی دهنده‌اش» است. هرچند این تحلیل با تصویر تریلینگ از یکی بودن و این‌همانی اورول شخص و اورول نویسنده منطبق است، به خودی خود قانع‌کننده نیست. در سال ۱۹۸۹، نسخه‌ای شخصی و با تحشیه از آس‌وپاس در پاریس و لندن، که اورول آن را برای معشوقه‌ای قدیمی - برندا سالکلد- فرستاده بود، به بیرون درز کرد. مایکل شلدن حاشیه‌ها را به دقت خواند و نتیجه‌گیری او پرتو دیگری بر رابطه میان اورول و کارهایش افکند. وقتی بتوانیم شکاف بین اریک آرتور بلر^۱ و اورول را ببینیم، متوجه می‌شویم که در کار اورول نکته‌ای وجود دارد. او در هیئت اریک بلر می‌گوید «جورج اورول این را گفت، اما من اریک بلر این را احساس کردم.» او روش جا زدن خودش با عنوان اورول و پنهان کردن تقریباً کامل بلر برای باقی زندگی‌اش را یافته بود^[۱۵]. بالاخره «اورول» بازنمایاننده آن چیزی شد که رودن این‌گونه توصیفش کرد: «شخصیتی این‌سبکی و ساده... مردی معمولی که آشکارا نماد عقل سلیم است.»^[۱۶] بنابراین، از ۱۹۳۰ به بعد، بلر (اورول حقیقی) شروع کرد به ساختن شخصیتی خیالی، یعنی اورول نویسنده؛ دستاویزی که به قول ریموند ویلیامز، او را قادر ساخت تا بزند به دل تجربیاتی که در موردشان می‌نوشت. «اورول» قرار بود بهترین دستاورد ادبی اورول باقی بماند، دستاوردی که وقتی شکوفا شد، توانست سبک نوشتاری او را تغییر دهد و راه را برای پیشبرد سیاستش هموار کند (بختیار بودم که چند سال پیش آخر هفته‌ای را در خانه خواهرزاده اورول، هنری داکین بگذرانم. به وضوح معلوم بود جورج اورولی که من از نوشته‌هایش می‌شناختم و اریک بلری که او به عنوان دایی‌اش می‌شناخت، انسان‌های کاملاً متفاوتی بودند.

۱. Erik Arthur Blair: نام اصلی جورج اورول. م.

کسی که من می‌شناختم، «اورول با بصیرت آگاهی‌دهنده» تریلینگ بود، ابداعی ادبی که خالقش را قادر ساخت تا تبدیل به قهرمان ارزش‌های مردم معمولی شود). بنابراین، باید تحلیل تریلینگ را هم کنار بگذاریم که گفت اورول همانی بود که می‌نوشت - هرچند حرفی پربراه نیست. باوجوداین، تصویر تریلینگ از اورول به‌مثابه تصویری معقول، سراسر است، هنرمندانه و واقعی تأثیرگذار بوده است.

در سال ۱۹۶۱ ریچارد ریس، سردبیر سابق مجلهٔ آدلفی^۱ که اورول مرتب با او در مکاتبه بود، زندگی‌نامه‌ای نوشت با عنوان نیش‌دار جورج اورول: فراری از عمارت پیروزی^۲.^[۱۷] ریس زندگی‌نامه‌ای نیز در مورد سیمون وی نوشت که همین عنوان می‌توانست درخورش باشد. او چنان‌که دربارهٔ وی نیز گفته بود، دربارهٔ اورول گفت: «دل‌نگرانی برای عدالت و فهم توازن جامعه او را بر آن داشت تا وزنش را روی کفهٔ سبک‌تر بیندازد و وضعیت کفه‌ها را تغییر دهد.» ریس، برای نمونه، دست گذاشت روی دفاع اورول از طبقهٔ کارگر صنعتی خصوصاً بیکار، اما می‌توانست روی پیوستن اورول به شاخهٔ نظامی «حزب اتحاد کارگران مارکسیست» (POUM)^۳ به هنگام مبارزه در جنگ داخلی اسپانیا هم دست بگذارد. گرچه اورول در مورد این حزب آن قدری اطلاعات نداشت که پیوستنش کاملاً آگاهانه بوده باشد، ولی به نظر می‌رسد چیزی بسیار طبیعی دربارهٔ طرفداری او از این حزب وجود داشته، حزبی که بعدها متحدان سابقش به آن خیانت کردند و سپس یک‌جا از دور خارج شد. چنان‌که خواهیم دید، وقتی اورول به بریتانیا برگشت، اعلام کرد دلیل پشتیبانی‌اش از حزب اتحاد کارگران مارکسیست که خصومت و بی‌اعتمادی بسیاری از دوستان سابقش را برایش به ارمغان آورده بود، چندان هم به خاطر باور به محق بودن این حزب نبود، بلکه به خاطر رفتار ناعادلانه‌ای بود که با این حزب شد. این عطش برای عدالت با بی‌اعتنایی به سلامت خودش شدت هم می‌گرفت. رفتار اورول در قبال سلامتی‌اش،

1. The Adelphy

2. George Orwell: Fugitive from the Camp of Victory, Richard Rees

3. Partido Obrero de Unification Marxista

به نظر نشان دهنده نوعی بیزاری از راحتی و آسایش و درعوض تمایل به خطر و بی‌قراری در تعقیب مأموریتش است. نمونه‌ای از این دست، تصمیمش برای زندگی در جورا^{۱۸} تا پایان عمرش است. آدمی به این جزیره رفت که سل داشت و گفته بودند باید در جایی زندگی کند که به بیمارستان خوب و آب و هوای خشک دسترسی راحت داشته باشد، اما یکی از دورافتاده‌ترین قسمت‌های مجمع‌الجزایر اینر هبریدز^{۱۸} را برای زندگی انتخاب کرد، جایی که ریس آن را «غیرقابل سکنی‌ترین خانه در جزایر بریتانیا» خواند.^[۱۸] اورول به دوستش در لندن نوشت سفرش واقعاً راحت بوده، هرچند باید دوازده کیلومتر ملال‌آور پایانی را پیاده می‌رفتند. باین حال، ۱۹۸۴ را در همان جا تمام کرد.

ریس شرحی از شهرت اورول به دست نداد. چنان‌که می‌دانیم، اورول را به سختی می‌توان نویسنده پرکاری دانست. فقدان دانش جامع درباب مسائل فلسفی و روان‌شناختی، دامنه نوشته‌های او را محدود می‌کرد. به ادعای ریس، سبک او به‌گرد پای سبک جویس هم نمی‌رسید. بنابراین، به نظر ریس تفکر اورول را می‌توان فقط با جاذبه شخصی‌اش توضیح داد: «همانی که بود.» اگرچه این قول می‌توانست در سال ۱۹۶۱ پذیرفتنی باشد، اما به سختی می‌تواند درمورد محبوبیت ممتد او طی نیم قرن بعدی هم صادق باشد. چنان‌که پیش‌تر نیز تأکید کردیم، این قول نمی‌تواند درمورد به‌هنگام بودن موضع سیاسی ضدتوتالیتاری او هم صدق کند. باوجوداین، ریس تلاش کرد شمایل آدم خاصی را ترسیم کند که دلش می‌خواست اورول شبیه آن باشد. تصور او، توصیف اورول از دیکنز را در مقاله مشهورش به یاد ما می‌آورد که گفته بود دیکنز مردی بود «به‌شدت عصبانی... یک آزادی‌خواه قرن نوزدهمی با ذکاوتی بی‌حدومرز، کسی که همه آن راست‌کیش‌های کوتوله بدبویی که حالا هم برای تفوق بر روح ما می‌جنگند، از او نفرت داشتند.»^[۱۹] ریس می‌گفت اورول با این جملات، درواقع خودش را توصیف می‌کرد. البته ریس پربیراه هم نمی‌گفت، هرچند در رابطه با اورول دغدغه عدالت که خصیصه یک سوسیالیست است، مهم‌تر بود از

۱. Jura: جزیره‌ای در غرب اسکاتلند که اورول از سال ۱۹۴۶ تا زمان مرگش، ۱۹۵۰، در آنجا زندگی کرد. م.

دغدغه آزادی فردی که خصیصه یک لیبرال است. با این همه، اورول وقتی عصبانی می‌شد دیگر بخششی در کار نبود، گرچه می‌توانست به عجزش در بیزاری از هیتلر اعتراف کند.^[۲۰] انتقاد او از مخالفانش، به‌ویژه در جناح چپ، اغلب بی‌رحمانه بود. مجله نقد چپ نو^۱ که در پی واکنش‌های نویسندگان به جنگ داخلی اسپانیا بود، این واکنش منتشر نشده از اورول را بیرون کشید و منتشر کرد: «ضمناً، به دوست نازنازی‌ات اسپندر بگو من نوشته‌هایی از او در ستایش از جنگ دارم و وقتی به خاطر نوشتن‌شان از شرمساری به خودش می‌پیچد... به وقتش درست و حسابی از خجالتش درخواهم آمد.»^[۲۱] اورول بعدها اسپندر را ملاقات کرد و با او رابطه دوستانه‌ای به هم زد و اسپندر ازش پرسید چطور بدون اینکه بشناسدش، به او حمله کرده. اورول در جواب گفت حمله به معنای «دقیق» نکرده و احتمالاً عبارت «بلشویک‌های سرسرانشین» (در واقع نازنازی‌های متداول آن روزها) را به کار برده. ضمن اینکه شناخت داشتن از کسی انتقاد از او را سخت می‌کند. با وجود این، ظاهراً در مورد انتقاد از سیریل کانلی چندان هم به سختی نیفتاده: نقد او بر رمان دوستش، استخر سنگی^۲، ویرانگر بود.^[۲۲] به قول خودش می‌خواسته حق بی‌رحم بودن به لحاظ فکری را حفظ کند،^[۲۳] هر چند نقدهای مکررش به «اشعار بندتنبانی» را باید بیشتر در حوزه بی‌رحمی قرار داد تا فکری. هیچ‌یک از انتقادات به اورول از جانب نمایندگان همان راست‌کیش‌های بدبویی که از آنها بیزار بود، کینه‌توزانه‌تر یا انتقام‌جویانه‌تر از انتقاد خود او از آودن^۳ - آن «کیپلینگ بزدل» - و به خصوص شعرش به نام «اسپانیا» نبود.^[۲۴]

پس، اورول آدم عصبانی بخشنده‌ای نبود. از طرف دیگر، رسوایی‌ای که به او نسبت داده شد و فاش کرد که فهرستی از اسامی همکاران مشهورش را برای سرویس‌های امنیتی تهیه کرده، تا حد زیادی بی‌اساس به نظر می‌رسد. سرمقاله‌ای

1. New Left Review

۲. The Rock Pool "استخر سنگی" به حوضچه‌هایی می‌گویند که پس از جزر در سواحل سنگی و صخره‌ای پدید می‌آیند.

3. W. H. Auden

از روزنامه گاردین در یک صدمین سالگرد او، می‌خواست بداند آیا او واقعاً جاسوس دولت نبوده.^[۲۵] بدتر از همه این اتهام بود که اورول آن فهرست را برای دوست قدیمی‌اش سلیا کیروان نوشته بود تا رومان‌تیک بازی در بیاورد. حقیقت از این قرار بود که وقتی آن فهرست گردآوری شد، اورول آن قدر مریض بود که نمی‌توانست ملاقاتی‌ای داشته باشد، چه رسد به اقدام برای ماجراجویی‌های عاشقانه نامحتمل.^[۲۶] هدف آن فهرست تعیین هویت کسانی بوده که بنا بر مقاصد روزنامه‌های طرفدار بریتانیا، نام بردن از آنها در روزنامه‌ها مناسب نبوده؛ و در کنار چاپلین، مایکل ردیو، ای. اچ. کار و تام دریبرگ، نماینده حزب کارگر در پارلمان، نام هیو مک دایرمد، ناسیونالیست اسکاتلندی به شدت ضدانگلیسی، نیز در این فهرست وجود داشته. هیچ‌یک از اینها در اعلام تفکرات مشترک‌شان سروسری نداشتند و برای سرویس‌های امنیتی هم شناخته شده بودند. با وجود این، اورول به این موضوع بسیار اندیشید و درباره تهیه این اطلاعات به صراحت ابراز عقیده نکرد. با در نظر گرفتن همه اینها، جای تعجب ندارد که ریچارد ریس، اورول را یک نفرت‌جوی تمام‌عیار بنامد. با این حال، ریس درکل دیدگاه اورول را به‌مثابه دیدگاهی قابل اطمینان و درست تأیید کرد و افزود که دل‌نگرانی اصلی او هم در مقام نویسنده و هم انسان، ارزش‌های اخلاقی بود.

یکی از آشنایانی که اورول را سال‌های مدید می‌شناخت، کریستوفر هولیس بود که در کالج ایتن^۱ هم‌دوره‌اش بود. هولیس تازه‌کاتولیک، از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ عضو محافظه‌کار پارلمان از شهر دیوایز بود و در دوران بازنشستگی، کتاب مطالعه‌ای در باب جورج اورول^۲ را نوشت. رویکرد هولیس در کتابش، همان نظر کریک است: یعنی کسانی که درمورد اورول می‌نویسند، در واقع درباره خودشان می‌نویسند. کینگزلی آمیس بود که گفت هولیس می‌خواست هر طور شده اورول را به قالب خودش درآورد. پس، اورول هولیس، در حقیقت یک محافظه‌کار و هم‌کیش کاتولیک است که او درموردش این‌طور نتیجه گرفت: «اورول هیچ‌گاه در این تردید نکرد که انسان اساساً یک موجود اخلاقی

1. Eton

2. A Study of George Orwell

است و این دنیا محل آزمون.^[۲۷] اورول او، بدون اینکه خودش بداند، یک مسیحی بود با همفکری عمیقی نسبت به آرمان‌های محافظه‌کارانه سنت و ارگانایسیسم. در دهه بعد، زندگی‌نامه مهم دیگری با این عنوان برانگیزاننده بیرون آمد: روح بلورین^۱ نوشته جورج وودکاک.^[۲۸] رابطه وودکاک و اورول علی‌رغم صلح‌طلبی وودکاک که آنان را در طول جنگ تبدیل به مخالفان ایدئولوژیک کرد، خوب بود. وودکاک، اورول را شخصیتی بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی می‌دانست که او دوست داشت از خودش نشان دهد. وودکاک اورول را «یک چپی به سبک خاص خودش»^[۲۹]، «آنارشویستی دمدمی»^[۳۰]، «فردگرایی رادیکال (به سبک هزلت^۲)»^[۳۱] و یک «مخالف حزب توری سوئیتی»^[۳۲] توصیف می‌کرد. در واقع اورول در مقاله‌اش در مورد سوئیت، آن‌طور که وودکاک می‌گوید، ترسی دوتوکویلی از افکار عمومی نشان داد. «وقتی انسان‌ها تحت حکمرانی 'تویی که نبایست' قرار می‌گیرند، فرد می‌تواند تا حد معینی بی‌قاعده رفتار کند. حال فرض کنیم آنها تحت حکمرانی 'عشق' یا 'خرد' قرار بگیرند، آنگاه آن فرد دائم تحت فشار است که رفتار و فکرش را دقیقاً مثل دیگران کند.»^[۳۳] بنابراین، تعجبی ندارد که محافظه‌کارها، آنارشویست‌ها، تروتسکیست‌ها، سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها الهاماتی در کارهای او یافتند. اما همان‌گونه که وودکاک زیرکانه نشان داد، آنها همگی چیزهایی را از قلم انداخته‌اند. پس، اورول وودکاک در اصل شخصیتی پیچیده بود که سیاستش مجموعه‌ای از واکنش‌های «فکری بسیار خاص» را نسبت به تجارب زندگی منعکس می‌کرد^[۳۴]، اما فردی بود فاقد هرگونه چارچوب ایدئولوژیک که بتوان به واسطه آن چارچوب، راحت او را شناخت. این فقط بخشی از ماجراست، زیرا می‌دانیم که اورول، بیش از اکثر ما، اساساً تجاربی را انتخاب کرد که با «سبک خاص» خودش به آنها پاسخ می‌گفت. شاید سال‌های حضور او در برمه اشتباهی وحشتناک بود (هرچند وقتی بازنگری کنیم جای تردید وجود دارد)، اما انتخاب کرد که برود. او تصمیم گرفت در بازگشتش از برمه، تا اعماق تمدن غربی

1. The Crystal Spirit

2. William Hazlitt

پایین برود، تصمیم گرفت به شمال انگلستان برود، به جنگ داخلی اسپانیا برود و سرانجام در سختی و انزوایی بیش از حد معمول، با واپسین کتابش دست‌وپنجه نرم کند؛ و تا حدی چشمگیر، پاسخ‌های به این تجارب را نیز انتخاب کرد. گرچه به زعم وودکاک این پاسخ‌ها گویای انسجام ایدئولوژیک نبودند، اما نیروی اخلاقی منسجمی داشتند. سهم وودکاک در ترسیم تصویر اورول، در اصل تفاوتی با سهم تریلینگ یا ریس ندارد، هرچند در باب مسائل سیاسی به خصوص، آشکارا با کریک فرق می‌کند: اورول همواره یک بیگانه بود و «در بهترین حالت یک چریک ناخوانده در ارتش منظم».^[۳۵]

نخستین تحلیل از کارهای اورول در ایالات متحده، هرچند نه به شکل زندگی نامه، اثر رابرت ای. لی با نام داستان اورول^۱ بود.^[۳۶] در این کتاب خبری از سیره‌نویسی نبود. لی می‌گوید:^[۳۷]

«در بسیاری موارد، اورول محصول تصورات تحسین‌کنندگانش بود: خصلت‌های راست‌کیشی و محافظه‌کاری اغلب وزن بیشتری نسبت به رادیکالیسم گراف او دارند؛ دنائت ذاتی این فرد که به خاطر وسعت دیدش تحسین می‌شود، مثل روز روشن است. خصومت اغلب عیان او نسبت به سوسیالیست‌ها و نفرت پنهان اما شدیدش از مردم واقعی - که توهم آنها دلیل طرفداری‌شان از اوست - بخشی از ویژگی‌های ضددموکراتیک در نوشته‌های این آدم است که جای چون‌وچرا باقی نمی‌گذارد.»

حتی زخمی شدن اورول در اسپانیا به نظر لی گمراه‌کننده است، زیرا بهانه‌ای به دست او داد تا مظلوم‌نمایی کند. این جراحت قادرش ساخت تا بی هیچ ترسی، از این تناقض بگوید که نه تنها تلاش کرده بود استبداد را درک کند و در آثارش به آن پردازد، بلکه در اسپانیا نیز واقعاً با آن مبارزه کرده بود.^[۳۸] شاید اگر اورول کشته شده بود - که نزدیک هم بود - نظر لی تغییر می‌کرد. گرچه لی آثار اورول، بالأخص مزرعه حیوانات را آشکارا تحسین کرد، روایتش از اورول بسیار مبهم‌تر از اینها بود. در واقع،

او از اورول متفکری سیاسی ساخت که اندیشه‌های اصلی‌اش «به‌لحاظ درونمایه محدود و کوتاه‌نظرانه» بود.

منتقد مشهورتر اورول، ریموند ویلیامز بود که در سال ۱۹۷۱ عزم کرد اورول را در کتاب کوتاهی از مجموعهٔ مشاهیر مدرن فونتانا با اندک تمجیدی لعن و نفرین کند.^[۳۹] او رفتن اورول به برمه را به دلیل اینکه پسر یک خادم دولت سلطنتی بود و همین‌طور ماندنش در پاریس را جهت تبدیل شدن به یک نویسندهٔ پرآرزو، کاری بسیار معمولی دانست. موقعیت اورول در سلسله‌مراتب اجتماعی، یعنی جایی بین طبقهٔ متوسط بالا و پایین، «دیدنی دوگانه به او بخشید که ریشه در جایگاه توأمان سلطه‌گر و تحت سلطه داشت.»^[۴۰] این دید دوگانه با نقاط ضعف تحلیلی اورول ترکیب شد. درست است که او از طریق پاسخ‌هایی که به تجاریش می‌داد، می‌توانست شرایط جوی بی‌عدالتی را درک کند، اما این باعث از بین رفتن مؤلفه‌های تحلیلی مهمی می‌شد و چنان‌که ویلیامز نتیجه می‌گیرد، «ساختار اجتماعی، شرایط جوی نیست.» ویلیامز ادعا کرد که اورول تفاوت‌های طبقاتی را فقط در لهجه، خورد و خوراک و پوشاک می‌دید و قصد داشت این دروغ را به کل یک نسل قالب کند؛ استدلالی چنان اشتباه و گمراه‌کننده که اصلاً ارزش پی‌گرفتن ندارد. ویلیامز حتی زمانی که صداقت اورول در مقام یک شاهد را پذیرفت، همچنان او را در اوایل کارش بیگانه‌ای می‌دید بدون «هیچ‌گونه کارکرد اجتماعی.» نکتهٔ مدنظر ویلیامز این بود که انتخاب ادبیات به جای سیاست - و این در واقع همان کاری است که اورول ادعا داشت انجام داده - قرار بود شخص را در چارچوبی قرار دهد که بنا به تعریف، «ارتباط مستقیمی با واقعیت اجتماعی نداشته باشد.»^[۴۱] طبق این خوانش، کناره‌گرفتن در معنای ترک گفتن اردوگاه راست‌کیش‌های کوتولهٔ بدبو، یعنی بریدن راه خود از واقعیت اجتماعی و بنابراین انتخاب تهاون و تکاسل سیاسی. با وجود این، ویلیامز تعهد سیاسی اورول در اسپانیا را قبول داشت و به‌یاد کاتالونیا را مهم‌ترین و گیراترین کتاب او خواند. از نگاه

ویلیامز، اورول دیگر زیادی به سوسیالیسم انقلابی متعهد بود. اما در جریان جنگ جهانی دوم طرفداری از انقلاب را کنار گذاشت و به بیان بُرای ویلیامز، «به همان عادت مألوف برگشت.» نقطه اوج این بازگشت به عادت مألوف، ۱۹۸۴ بود که در آن -علی‌رغم گفته‌های خود اورول- تمام اشکال مدرن سرکوب و نظارت اقتدارگرایانه، فقط به یک گرایش سیاسی، یعنی سوسیالیسم نسبت داده می‌شد که او از ماهیت آن روایتی اشتباهی به دست می‌داد.^[۴۲] بعدها به این نکات مفصل‌تر خواهیم پرداخت، اما فعلاً برای جمع‌بندی این بحث، کافی است بگوییم که ویلیامز تلاش‌های به جد موفق اورول برای نوشتن درمورد تجربیات درونی‌اش را تحسین کرد، اما عدم درک او از اقتصاد و بهره‌کشی طبقاتی را به نقد کشید. تمرکز اورول بر شرارت‌های بالقوه توتالیتاریسم، او را از درک تناقضات جدید سرمایه‌داری در حال پیشرفت بازداشت. از این‌رو، اورول با بدبینی‌اش، به آمادگی جریان اصلی جناح چپ برای انطباق با سرمایه‌داری کمک کرد. پس چنین به نظر می‌رسد که با تمام این اوصاف، اورول در انتخاب ادبیات درحکم پوششی برای تعهد، تهاون و تکاسل سیاسی را انتخاب نکرده بود. ویلیامز نمی‌تواند هم خدا را بخواهد هم خرما را. تصویرسازی او از اورول، در کل تصویر خوشایندی نیست. او اورول را دختر ساده‌دل بورژوازی تصویر کرد که بدون کام‌گرفتن، دست بر گردن سوسیالیسم انداخت و سرانجام نیز او را ترک گفت.

در سال ۱۹۷۲، استانسکی و آبراهامز زندگی‌نامه‌ای درمورد اورول نوشتند تحت عنوان اورول ناشناخته^۱ که دست‌کم تا حدودی انتظارات را برآورده کرد.^[۴۳] ما در این کتاب، بیشتر با کودکی و دوران مدرسه اورول آشنا می‌شویم، اما اختلاف‌نظرهای آشکار میان روایت‌های متأخر خود اورول و کسانی که او را می‌شناختند، یا درواقع نامه‌های شخصی خودش [و نظرات دیگران]، به هیچ‌وجه حل‌وفصل نشده است. بسیاری از زندگی‌نامه‌های پیشین را نویسندگانی نوشته بودند که با محک ظاهری خودشان به قضاوت نشسته بودند. برای مثال، قضاوت درمورد شب‌اداراری دوران

دبستان اورول؛ حال آنکه نامه‌های او عادی بودن زندگی یک پسر مدرسه‌ای را به سبکی کاملاً معمولی، «با بی‌شمار پسرهای سرخوش و شنگول و فوتبال بازی کردن‌های دل‌چسب» نشان می‌داد.^[۴۴] این دو نویسنده عموماً روایت خود اورول از دورانی را که در مدرسه سنت سیپرین^۱ گذرانده بود، پذیرفته بودند؛ دورانی که «توضیحی اقتصادی از عطوفت و جامعه» به او می‌داد.^[۴۵] این دو نویسنده، اورول را در مدرسه ایتن بیشتر سرد و گوشه‌گیر و بدون هیچ دوستی توصیف کرده‌اند که حتی استعداد تحصیلی خارق‌العاده‌ای هم نداشت. پس از سه سال، در بین صد و چهل هم‌دوره‌ای‌اش، صد و هفدهم شد. این نویسندگان به این نتیجه رسیدند که انتخاب اورول برای نرفتن به دانشگاه معقول بوده. به نظر کریک و دیگران، این تصمیم، تصمیمی غامض و پیچیده‌تر بود. به نظر ما، این موضوع تا جایی اهمیت دارد که بدانیم انتخاب بین تحصیلات دانشگاهی و خدمت در پلیس سلطنتی، می‌توانست بر آن نویسنده‌ای که او بعدها شد، تأثیر عمیقی بگذارد. با فرض عملکرد تحصیلی متوسط اورول و بی‌میلی معلمان به ادامه تحصیلش در آینده، خدمت در پلیس سلطنتی فقط یک انتخاب ناگزیر بود، اما شاید اورول واقعاً نمی‌خواست پا جای پای پدرش بگذارد و به شرق برود. بنابراین، بنا به دلایلی چند، تصمیمش برای ملحق شدن به پلیس سلطنتی معقول بود. در مسیر پیشرفت اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول، این تصمیم پیامدهای عمیقی داشته است. کتاب استانسکی و آبراهامز درمورد پیشرفت حرفه اورول یا سیاست او چیزی به دست نمی‌دهد و در پایان کتاب احساس می‌کنیم که اورول ناشناخته، اگر هم چیزی از او را بهتر شناخته باشیم، همچنان پرابهام باقی مانده است.

در طول سالیان، ارزیابی‌هایی درمورد کارهای اورول انجام گرفته که زندگی نامه او برایشان اهمیتی حاشیه‌ای داشته. یکی از اولین و بهترین نمونه‌ها، میراث انتقادی جورج اورول^۲ اثر جفری میرز است.^[۴۶] نکته سودمند کتاب میرز این بود که بیشتر

1. St Cyprian

2. George Orwell: The Critical Heritage

کسانی که او را در نوشتن کتاب یاری داده بودند، اورول و زمانه او را می‌شناختند و هر دوی اینها هنوز هم در ذهن‌شان حاضر و تازه بود. این کتاب، گرچه درکل لحنی تحسین‌برانگیزتر داشت، منتها تعداد زیادی تفسیر انتقادی گردآورده بود که درمجموع از کتاب راهنمای خوانندگان که در همان سال به‌دست همان ویراستار چاپ شد، روشن‌تر بود.

یکی از جامع‌ترین و محققانه‌ترین پژوهش‌ها درمورد تأثیر سیاسی اورول، کتاب جان رودن با عنوان سیاست شهرت ادبی: ساختن و جار زدن «سنت جورج» اورول^۱ بود که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و من پیش‌تر به آن اشاره‌ای کرده‌ام. این کتاب همچنان نیز کامل‌ترین روایت از ربط اورول به دوران مدرن است و رودن با واکاوی عمیقی، واکنش‌ها به اندیشه سیاسی و اجتماعی اورول را هم در بریتانیا هم در ایالات متحده بررسی می‌کند. این کار رودن دستاوردی چشمگیر است، اما شاید بیشتر برای حوزه تحقیقاتی وسیعی که کتاب بر پایه آن قرار گرفته و نه برای دیدگاه‌های خاص در باب اندیشه اورول. باوجوداین، عجیب است که زندگی‌نامه‌های بعدی چندان به رودن رجوع نمی‌کنند.

چنان‌که دیده‌ایم، اعتبار اورول از لطمه و صدمه برکنار نماند. یکی از جامع‌ترین تحلیل‌های انتقادی از وضعیت تفکر و سیاست او، مجموعه مقالاتی با عنوان در بطن اسطوره؛ دیدگاه‌های چپ اورول^۲ بود.^[۴۷] در این مجموعه، جدی‌ترین انتقادات به عقاید اورول، دو مقاله در باب زنان و مسئله زنان بود که بیتریکس کمپبل و دیردره بدو^۳ نوشتند. موضوعاتی که آنان بدان‌ها پرداختند، برگرفته از کارهای پیشین درباره اورول بود که من به آنها خواهم پرداخت. در اینجا اگر بخواهم به‌طور مختصر بگویم، یکی از این کارها اثر دافنه پاتای با عنوان رازورمز عرفانی اورول: مطالعه‌ای در باب

1. The Politics of Literary Reputation: The Making and Claiming of 'St. George' Orwell
2. Inside the Myth, Orwell: Views from the Left
3. Deirdre Beddoe

ایدئولوژی مردانه^{۴۸} است که در همان سال ۱۹۸۴ چاپ شد. پاتای منتقد جدی اورول در زمینه مفهوم سنتی مردانگی بود که به نظرش با نوعی تنفر کلی از جنس زن همراه می‌شد.^{۴۹} من به این کتاب بسیار کم می‌پردازم، اما نه به دلیل اینکه کتاب پاتای را کوتاه‌نظرانه و روایتی تقلیل‌گرایانه از اندیشه اورول می‌دانم - هرچند همین طور هم هست - و نه به خاطر اینکه فکر می‌کنم انتقاد فمینیست‌ها به اورول^{۵۰} ضعیف است، بلکه برعکس بدین سبب که فکر می‌کنم این انتقاد غیرقابل دفاع است، حتی اگر کریستوفر هیچنز با باوری نصفه‌نیمه تلاش کرده باشد از آن دفاع کند.^{۵۱} نیوسینگر که ما در مورد اثرش به اختصار خواهیم گفت، به طرزی خیره‌سرانه و از نظر من اشتباه، از اورول دفاع می‌کند. بنا به استدلال او اگر اورول واقعاً به تفوق مردانگی باور داشت، این او را تبدیل به یک محافظه‌کار می‌کرد یا حتی فاشیست. استیون اسپندر بعدها گفت که اورول زن‌ها را خوار می‌شمرد و آنها را در مجموع موجوداتی پست می‌دانست.^{۵۲} کی اکوال که اورول با او سروسری داشت نیز از تمایلات مردانه قوی او می‌گفت. گرچه اورول از رابطه با زن‌ها لذت می‌برد، ولی فکر نمی‌کرد آنان در زندگی نیروی مهمی باشند.^{۵۳} با این حال، من به شدت با این اظهار نظر پاتای مخالفم که اورول تنفر کلی‌اش از زن را آگاهانه برای مقاصد سیاسی گسترده‌تر به کار گرفت تا به روشنفکران لیبرال و محافظه‌کار علامت بدهد که با آنها مشکلی ندارد و در یک جبهه‌اند و قصد ندارد کاسه و کوزه‌شان را به هم بریزد. هیچ مدرکی وجود ندارد که اورول می‌خواست موضع سیاسی خود را تعدیل کند تا بیشتر مقبول بیفتد و سخت می‌توان تصور کرد که او تنفر از زن را دستمایه قرار می‌داد تا دست به چنین تلاشی بزند. با این همه، از چشم‌انداز فمینیستی، موضع اورول حتی قبیح‌تر از اینها بود: او واقعاً از لحاظ فکری علاقه‌ای به زنان نداشت. این یک نتیجه مهم است و ما در چند جا به آن بازخواهیم گشت.

اکنون می‌خواهم به بعضی از آن کتاب‌هایی برگردم که در تولد یک صدسالگی